

پادشاهان حاجتمندترین مردم به سیاستند، زیرا امور رعیت بدانان تفویض شده است و همچنین ولات و صاحبان ثروت و قلم که هر کدام در خدمت خود، گروهی از قوم و نزدیکان را دارند- فقیران تهیدست هم محتاج به سیاست و حسن تدبیرند، بلکه در پاره‌یی امور از پادشاهان نیز بدان محتاج‌ترند، زیرا پادشاهان یاران و کارگزاران، برای مساعدت و همراهی خود دارند اما فقیر در معاش و مقام اجتماعی باید تنها بر نفس خودش اعتماد کند و نفس انسانی صرف نظر از ثروت یا مقام اجتماعی صاحب خود، محتاج سیاست است.

هرکس، از مردم میانه حال گرفته تا پادشاهان، برای حفظ خواربار و سایر لوازم حیات محتاج منزل است و برای حفظ منزل و بقای نسل نیازمند زن و خدمتگزاران خانه است و از این راه خدمت‌گزارانی فراهم می‌آیند که ترتیب امور و وظایف آنان، لازم است و در این امر شاه و گدا و مخدوم و غنی و فقیر همه یکسانند.

نخستین چیز از انواع سیاست که انسان باید بدان شروع کند، سیاست نفس خود است که نزدیکترین و سزاوارترین چیزها به عنایت و توجه است و باید جمیع معایب آن را بشناسد و آنرا به صلاح آورد و نباید هیچ عیب را فرو بگذارد، زیرا چون آن را به حال خودش گذارد، نیرو می‌گیرد و اصلاح آن دشوار می‌شود، چون آدمی به نفس خود مغرور است یا آن تسامح می‌کند.

پس باید دوست عاقل و امین انتخاب کند تا به منزلت آینه‌یی برای وی باشد، و نیک و بد احوال وی را بدو نماید.

بهترین راه اصلاح نفس، تحقیق در اخلاق مردم و مقایسه آن با ملکات خویش است تا هرچه را نیک یا بد، بدان کار کنند و از هرچه بد است اجتناب ورزد. برای رام کردن نفس باید آن را در برابر کارهای نیک تشویق و برای اعمال بد تنبیه کرد، یعنی در صورت اول او را از بعضی لذات برخوردار داشت و در صورت دوم، از آنچه دوست دارد منع کرد.

هرکس، مگر آنان که از طریق ارث و تجارت و کسب سابق خود، مالی در دست دارند، برای طلب روزی محتاج کسب مال است و کسب مال ممکن نیست، مگر از طریق تجارت و صنعت که دومی از لحاظ بقا بر اولی رجحان دارد.

صناعتی که با مروت مقارنت بر سه دسته می‌شوند: اول آنها که از عقل برمی‌خیزند و نتیجه صحت رأی و حسن تدبیرند مانند صنعت پادشاهان و وزیران و والیان و امثال آنها. دوم آنها که مُمْتِنِعٌ از ادب و دانش است چون کتابت و بلاغت و علم فلک و طب. سوم صنعتی که از شجاعت برخیزد چون پیشه جنگجویان و سباهیان.

اختلاف بوعلی
با ارسطو

این سینا با اعتراف به مقام علمی ارسطو، در پاره‌یی موارد به آراء و عقاید او اعتراض می‌کند و می‌گوید: «... با آنکه به عقیده سلف فاضل خود (ارسطو) معترفم و می‌دانم که او بدانچه از تمیز اقسام علوم دریافته بودند در رسید و دانشها را بسی بهتر از آنان ترتیب و نظم داد و در بسیاری امور به ادراک حق توفیق یافت و به اصول صحیح و واقعی اکثر علوم مطلع شد... حق آن بود که آیندگان هر رخنه‌ای که در بنای او یافتند ترمیم، و اصولی را که او پدید آورده بود کامل کنند ولی هر کس که بعد از او آمد نتوانست خود را از عهده آنچه از وی به ارث برده بیرون آورد و عمر وی با در فهم آنچه ارسطو نیک دریافته بود و با در تعصب بر خطاهای وی گذشت و لیکن ما هرچه را پیشینان گفتند به آسانی در آغاز تحصیل دریافتیم... و آنگاه همه آنها را حرف به حرف با علمی که یونانیان منطقی می‌نامند... برابر نهادیم و آنچه را که با موازین این علم سازگار و یا با آن مغایر بود شناختیم و وجه حقیقی هر چیز را جستیم تا حق از باطل آشکار گشت، اما چون مشتغلین به علم، شدیداً از مشایین یونانی پیروی می‌کردند مخالفت با جمهور را تیک ندانستیم و جانب آنان را گرفتیم...»^۱

باید دانست که بوعلی نه از حکمت مشاء به تمام معنی پیروی می‌کرد و نه از کلام و نه از آراء افلاطونیان جدید، بلکه از مکاتب مختلف، آنچه را ملایم طبع و روش خود می‌دید برمی‌گزید. به همین جهت مورد حمله فرق مختلف قرار گرفته و اهل دین او را در شمار ملحدین دانسته‌اند.

مبارزه با
تعبد و تقلید

چیزی که ابن سینا را از سایر متفکرین عصر خود ممتاز می‌سازد این است که وی اهل تعبد و تقلید نبود و چنانکه خود گفته است در مطالبی که مورد اختلاف اهل بحث بود، همواره تعصب، هوای نفس و عادت و انس را کنار گذاشته، به مخالفت با آراء نحیف و غیر معقول برخاسته است، با اینکه او ارسطو را برجسته‌ترین افراد حکمت مشایین میدانم معتقد است کسانی که بعد از ارسطو در میدان علم قدم می‌گذارند باید خطاهای او را اصلاح نمایند. سپس می‌گوید:

«... بعضی چنان سرگرم میراث علمی گذشتگانند که فرصت مراجعه به عقل

خود ندارند و اگر فرصتی بدست آورند حاضر نیستند که اشتباهات و لغزشهای آنان را اصلاح و جبران نمایند.^۱ اینان مردم بی ذوق و کم فهمی هستند، زیرا که تحقیق و انتقاد آثار گذشتگان را بدعت می دانند و مخالفت با آراء متقدمین را کفر و ضلال می شمارند. سپس ابن سینا می نویسد: «... ما اینک گرفتار دسته ناهمی از این جنس مردم شده ایم که به چوب خشک می مانند. اینها تعمق نظر را بدعت می دانند و مخالفت با آنچه را که نزد آنها مشهور است ضلالت می شمارند. این جماعت در روش خود مانند خنپلیها هستند...»^۲

به این ترتیب می بینیم که در قرن چهارم و پنجم هجری، که مطابق با قرن دهم و یازدهم میلادی است، در ایران دانشمندان و متفکرینی پیدا شدند که بر خلاف علمای غرب و پیروان منطق اسکولاستیک به جای تعبد و تقلید، خود در مقام اعلام نظریات جالبی برآمده و حکومت عقل را به نظریات متفکرین جامد و قشری ترجیح داده اند. چنانکه اشاره کرده ایم بوعلی سینا به تمام رشته های علوم زمان خود واقف بود و در حقیقت دایرة المعارف عصر محسوب می شد. او بزرگترین طیب، بهترین فیلسوف و حیوان شناس و زمین شناس زمان خود بود و در منطق، شعر، موسیقی و سایر رشته های علمی عصر خود وارد بود، به همین مناسبت در تاریخ تمدن و فرهنگ جهانی، مقام بزرگی احراز کرده است و آثارش از قرن ۱۲ تا اواسط قرن ۱۷ میلادی چندین بار به زبان لاتین و سایر زبانها طبع شده و مورد استفاده دانشگاهها و اهل علم قرار گرفته است.

بوعلی سینا به اقتضای زمان، مجبور بود که يك ارتباطی بین افکار مادی خود با نظریات مذهبی برقرار کند به همین علت گاه در آثار و افکار او با اختلاف و تضاد مواجه میشویم. با این حال طرز تفکر و نحوه تحقیق او نمونه مترقی ترین افکار علمی شرق در آن ایام است. او برخلاف «دکم» و اصول ثابتة آن عصر که به ایجاد عالم عقیده داشتند، دنیا را ابدی می داند و برخلاف اصحاب دین به زندگی ابدی روح معتقد نیست. همین نظریات بدیع، سبب گردید که بعضی او را کافر خواندند، چنانکه خود او در یکی از رباعیاتش به این معنی اشاره می کند:

کفر چو منی گیزاف و آسان نیؤد مُحکَمتر از ایمان من ایمان نیؤد
در دهر چو من یکی و آنهم کافر پس در همه دهر، يك مسلمان نیؤد
در رباعی دیگری خطاب به مردم جاهل و پرمدها می گوید:

۱ و ۲ مجله یادگار (تاریخ طب دکتر قاسم غنی)، سال اول، شماره ۵، ص ۱۸ و تاریخ علوم عقلی دکتر ذبیح الله صفا، ص ۲۷۰.

با این دو سه نادان که چنان می‌دانند از جهل، که دانای جهان آناند
خر باشند، که این جماعت از فرط خری هر کوه خراست کافرش می‌دانند

مرگ بوعلی سرگردانی دایمی و گذرانیدن قسمتی از زندگی را در زندان،
بی‌خوابی شیها، اشتغال به کارهای دولتی، و فعالیت‌های مداوم
علمی و شهنشورانی زیاد، سبب گردید که این دانشمند نامی، به قولی در ۵۷ سالگی بدرود
حیات گوید.

از قعر گیل سیاه تا اوج زُخُلِ کردم همه مشکلات گیتی را خُل
بیرون جستم ز قید هر مکر و جیل هر بند گشاده شد مگر بند اجل

انسان باید معاش خود را از شریفترین راهها که از عیب و عار و
تعالم اقتصادی این سینا طمع بسیار و آبروریزی و آلودن عرض بر کنار باشد طلب کند،
دخلی که از این راهها، به دست می‌آید، بعضی باید در راه حوایج، صرف و بخشی برای
روز حاجت ذخیره شود. برای کارهای نیک نیز باید قسمتی از مال را خرج کرد و در همه
این احوال، رعایت اعتدال و اجتناب از بخل شرط است.^۱

مقام زن: به نظر ابن سینا «زن نیکو، شریک مرد در دارایی و نگهدار مال و جانشین
وی در خانه است. بوعلی، زن خوب را مایه آرامش دل و سکون خاطر مرد می‌داند و
می‌گوید بهترین زنان، زنیست که عاقل، دیندار، شرمگین، زیرک، زاینده، کوتاه زبان و
مطیع و نیک‌دل و امین و گران سنگ و خادم شوی باشد، و مال اندک را از طریق
صرفه‌جویی، فزونی دهد و با خوی خوش غمهای او را بگسازد و اندوه او را تسکین دهد،
احترام زن، و رفع حوایج و تربیت او به عهده مرد است. ابن سینا تشبیه جسمی را با
شرایطی تجویز می‌کند و معتقد است که تربیت فرزند از روز ولادت بر عهده پدر است.»^۲

۱. تاریخ علوم عقلی، از دکتر ذبیح‌الله صفا، ص ۲۶۰ به بعد.

۲. همان کتاب، ص ۲۶۲.

حکیم عمر خیام نیشابوری

ابوالفتح غیاث‌الدین عمر بن ابراهیم نیشابوری (متوفی به سال ۵۱۵ ه.ق) حکیم و ریاضی‌دان و شاعر معروف ایران در قرن پنجم و ششم هجری قمری است. به موجب روایتی غیرمعتبر با نظام‌الملک و حسن صباح هم‌شاگرد بود. غیر از رسالات متعدد علمی در جبر و مقابله، رباعیات خیام، که حاوی تعالیم فلسفی، چگمی و عرفانی است، از دیر باز مورد توجه بوده است. «تعداد رباعیات منسوب به او که در مجموع مآخذ نسبتاً قدیم به ۳۰۰ رباعی نمی‌رسیده است، رفته‌رفته از هزار تجاوز کرده است. شهرت فوق‌العاده رباعیات خیام، در ادوار اخیر، چه در ایران چه در جهان، تا حد زیادی مدیون ترجمه معروف انگلیسی «ادوارد فیتز‌جرالد» است که قبول و استقبال مردم از آن، خیام را در اروپا به عنوان یکی از گویندگان بزرگ عالم مشهور کرد^۱ و منتهی شد به اینکه رباعیات او به زبانهای مختلف، مکرر ترجمه و در دسترس علاقمندان قرار گیرد. مضمون عمده غالب رباعیات او شک و حیرت و توجه به بی‌ثباتی جهان و بهره‌جویی و اغتنام، از ایام و ساعات عمر است «از بعضی جهات افکار او با عقاید ابوالعلاء معری، شاعر عرب، که خیام به احتمال قوی با وجود قُرْب عهد، با افکار و اندیشه‌ها و آثار او آشنایی داشته است، شباهت و هم‌آهنگی دارد و این موارد شباهت قابل توجه است.»^۲ بعضی از صاحب‌نظران انتساب رباعیات را به حکیم عمر خیام منکر شده‌اند، و خیام ریاضی‌دان و خیام شاعر را دو تن پنداشته‌اند، اما برخلاف این تصور، از قدیم‌ترین مآخذ که در آنها از رباعیات خیام ذکری رفته است، تاریخ‌الحکمای شهرزوری و مرصاد‌العباد نجم‌الدین رازی است و پس از آن، جهان‌نگشای جونی و تاریخ‌گزیده و مونس‌الاحرار را می‌توان ذکر کرد. اگرچه در کتب قدیمتر هم اشاراتی به شعر فارسی او هست.^۳

از رباعیات خیام، که باعث شهرت او شد، تاکنون نسخه جامع و کامل موثقی در دست نیست و بسیاری از آنچه پدو منسوب است مجهول و منحول^۴ و هر رباعی که مضمونش با بعضی از افکار خیام متناسب داشته به او نسبت داده‌اند.^۵

۱ و ۲. دایرة‌المعارف فارسی، ج اول، ص ۹۲۹

۳. سخن یا شعر دیگری را که به خود بسته باشند.

۴. نگاه کنید به لغت‌نامه دهخدا، ص ۹۷۲.

با توجه به تحقیقات جامع پروفیسور ادوارد براون، معلوم شد که اولاً لقب او در غالب کتب عربی که متضمن ترجمه حال اوست و نیز در رساله جبر و مقابله او، خیامی است با یای نسبت و در غالب کتب فارسی و در رباعیات خود او همیشه خیام بدون یای نسبت آمده است و در دو شکل صحیح است.

قدیمترین کتابی که ذکری از عمر خیام نموده چهار مقاله عروضی سمرقندی معاصر خیام بوده و در سنه ۵۰۶ هـ. ق در بلخ در مجلس انس، به خدمت او رسیده است و در سنه ۵۳۰ هـ. ق در نیشابور قبر او را زیارت کرده است.

در اشعار خاقانی و در آثار شیخ نجم‌الدین ابوبکر رازی معروف به دایه یعنی در کتاب «مرصاد العباد» با نظری انتقادی در مورد آثار و افکار خیام چنین داوری می‌کند:

«... آن بیچاره فلسفی و دهری و طبایعی که از این هر دو مقام محرومند و سرگشته و گم‌گشته، تا یکی را از فضلا که به نزد ایشان به فضل و حکمت و کیاست و معرفت مشهور است و آن عمر خیامی است، از غایت حیرت در نیه^۱ ضلالت وی را این بیت می‌باید گفت:^۲

دارنده چو ترکیب طبایع آراست باز از چه قیل فکند اندر کم و کاست
گر زشت آمد پس این عیب کراست ورنیک آمد خرابی از بهر چراست^۳
بعد از انتشار ترجمه فیتز جرالد، تاکنون اقبال عمومی مردم از عوام و خواص به رباعیات عمر خیامی و طرز خیالات و مسلک و فلسفه او روز به روز در تزايد است، تا اینکه در این اواخر انجمنی به نام عمر خیام در لندن منعقد شد و مؤسسان آن از فضلا و ادبا و بعضی ارباب جراید بودند در سنه ۱۸۹۳ میلادی. انجمن مذکور با رسوم و تشریفات شایان اهمیت، دو عدد بونه گل سرخ بر سر قبر فیتز جرالد، مترجم رباعیات عمر خیامی نشانیده و سر لوحه‌ای که حاوی کتیبه ذیل بود در آنجا نصب کردند. این بونه گل سرخ که در باغ گیو(باغی است بزرگ در لندن) پرورده شده و تخم آن را «سیمپسن» از سر مقبره عمر خیامی در نیشابور آورده است، به دست چندتن از هواخواهان «ادوارد فیتز جرالد» از جانب انجمن عمر خیام غرس شد.

در هفتم اکتبر ۱۸۹۳ میلادی اشعار بسیاری که اعضای انجمن مذکور به مناسبت مقام او انشا نموده بودند در این موقع خوانده شد و همچنین ترجمه بسیاری از رباعیات خیام به زبان انگلیسی قرائت شد، از جمله آنها این رباعیات بودند:

۱. تیه: بیابان بی آب و علف.

۲. همان منبع، ص ۹۷۸.

هفتادو دو ملتد در دین کم ویش
چه کفر و چه اسلام چه طاعت چه گناه
از ملتها عشق تو دارم در کیش
مقصود تویی بهانه بر در از پیش

هان صبح دمید و دامن شب شد چاک
می نوش دلا، که صبح بسیار دمَد
برخیز و صبح کن چرایی غمناک
او روی به ما کرده و ما روی به خاک

سنت یکن و فریضه حق بگذار
غیبت مکن و مجوی کس را آزار
ای دل تو به اسرار معانی نرسی
اینجا به می و جام بهشتی می ساز
وان لقمه که داری ز کسان باز مدار
در عهده آن جهان منم، باده بیار
در نکته زیرکان دانا نرسی
کانجا که بهشتت رسی یا نرسی
اما بوته گل سرخ مذکور که بر سر قبر فیتز جرالد غرس نمودند یک وقایع نگار
انگلیسی فرستاد (از حواشی چهار مقاله به قلم محمد تروسی به اختصار).^۱
در سالهای اخیر در آرامگاه خیام به کوشش انجمن آثار ملی بنایی زیبا و باغی
دلگشا ساختماند.

زندگی در نظر خیام «آیا زندگی غایتی دارد؟ به طور قطع آنچه اهل عرفان و اخلاق
می گویند نزد حکیم، نمی تواند غایت و هدف زندگی باشد. آیا
زندگی کردن برای آن است که انسان مدارج کمال را طی کند و خدا را بشناسد و به او
انصال بیابد؟ اما موجودی که خود را نمی شناسد و هدف و غایت خود را نمی داند چگونه
می تواند لاف، از اتصال و ارتباط با خدا بزند؟ درست است که زندگی باید غایتی داشته
باشد، اما برای آن، یک غایت برونی نمی توان فرض کرد، غایت زندگی غایتی درونی
است. خود زندگی است که غایت و هدف زندگیست، از این روست که باید زندگی را، با
هر آنچه سبب توسعه و افزایش آن است جستجو کرد و همان را غایت زندگی دانست،
همین فکر است که سیره لذت جویی و اصالت لذت را نزد خیام موجه می کند و عقل و
حس وی را به سوی زندگی متوجه می کند، حقیقت آنچه حس و عقل به وجود آن گواهی
می دهند زندگی است، همین زندگی گذران و بی ثبات که از درد و رنج و حماقت و اشتباه
آکنده است، همین است که حقیقت دارد باقی هر چه هست مبهم، مشکوک و نامعلوم است.

گردن نهد، در تمام آدوار تاریخ، هوشمندان جهان یا زهرخند استهزا به خرافات و عصبیه مذهبی نگریسته‌اند، در تاریخ دیرننده فرهنگ ایران، دو تن تا حد اظهار نظرهای فوق‌العاده جسورانه در این زمینه پیش رفته‌اند. یکی از آنها خیام و دیگری خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی است که با طنزی دلاویز و رمزی آشکار شکایات خطرناک خود را در آثار خویش منعکس کرده‌اند.

نظر ارنست رُنان
ارنست رُنان مورخ فرانسوی در سال ۱۸۶۸ به مناسبت انتشار ترجمه‌ای از خیام به فرانسه، درباره‌ی او مقاله‌ای نگاشت و از آن جمله در آن مقاله، خیام را بدرستی چنین توصیف کرده است:

«این خیام يك نفر عالم ریاضی و شاعر بوده است که در نظر اول ممکن است، صوفی و اهل اسرار پنداشته شود، ولی در حقیقت رندی هوشیار بود که کفر را با الفاظ صوفیانه و خنده را با استهزا آمیخته است. و اگر برای فهم این امر، که يك نابغه ایرانی در زیر فشار عقاید مذهبی به چه حالی ممکن است بیفتد کسی را بجوییم که در احوال او بخواهیم تحقیق کنیم شاید بهتر از خیام نیابیم.

چیزی که بسیار شگفت آور است آن است که چنین دیوانی، در يك کشور محکوم به عقاید مذهبی، رایج و ساری گردد، حتی در آثار ادبی هیچیک از ممالک اروپا کتابی نمی‌توان سراغ داد که نه تنها عقاید ناقض مذهبی را بلکه معتقدات اخلاقی را نیز با طنز و طعن و استهزایی چنین لطیف و چنین شدید نفی کرده باشد.

آزاداندیشی و شکاکیت خیام از دیر باز بر محققین، روشن بود. به عنوان نمونه ارزیابی شیخ نجم‌الدین ابوبکر رازی معروف به دایه از مشایخ معروف صوفیه در قرن هفتم هجری را که در اثرش مرصاد العباد (تالیف ۶۲۰ هـ) ذکر شده است قبلاً نقل کردیم.

در دایره‌ای کامدن و رفتن ماست آن را نه بدایت نه نهایت پیداست
کس می‌زند دمی در این معنی راست کاین آمدن از کجا و رفتن ز کجاست

خیام در مقدمه کتاب جبر و مقابله خود، سخت از متظاهران علم فروش عصر، نالیده است و می‌نویسد: «اگر مشاهده کنند که کسی متوجه طلب حق است و شیوه او راستی است و در ترک باطل و دروغ و خودنمایی و مکر و حيله، جهد و سعی دارد، او را استهزا و تحقیر می‌کنند (نقل از کتاب جبر و مقابله خیام، با حواشی و ملحقات، نوشته دانشمند فقید: مصاحب).

حافظ نیز وضعی به از این، نداشت، آثار او منجر به صدور فتوای قتلش شد از بیم

(ناراستی کار) و «عذر اهل عصر» به جمع آوری دیوان خود تعابلی نشان نمی داد. زیرا خود می دانست که این دیوان انباشته از کفریات است، باید نحیر ارنست رُنان را در مورد دیوان حافظ به نحو مضاعف ابراز داشت زیرا این دیوان در دیار اسلام نه تنها مطرود نشد بلکه در کنار قرآن، به رایجترین و محترمتترین کتب مبدل گردید.

وسعت نظر حافظ همین افق وسیع حافظ است که او را در دیده صاحب نظران چنین گرانقدر ساخته است تا آنجا که گوته شاعر نابغه آلمانی در (دیوان شرقی و غربی) او را کسی شمرده است که بی آنکه زاهد باشد مقدس است و در وصف او این کلمات پرشور را نوشت:

ای حافظ، سخنان تو همچون ابدیت بزرگ است، زیرا آن را آغاز و انجامی نیست، کلام تو چون گنبد آسمان، تنها به خود وابسته است زیرا همه آنها آیت جمال و کمال است. اگر روزی دنیا به سر آید، ای حافظ آسمانی، آرزو دارم که تنها با تو و در کنار تو باشم همراه تو باده نوشم و چون تو عشق ورزم زیرا این افتخار زندگی و مایه حیات من است»^۱

همانطور که شادروان صادق هدایت توجه داشت حافظ از بیروان خیام و برجسته ترین پیرو اوست. این نکته درباره شکاکیت ولادریث (اگوستیسیسم) و شیوه خوشباشی (هدونیسم) حافظ صدق می کند. ولی حافظ، تنها چنانکه ممکن است بپندارند یک شاعر غنایی عادی نیست، بلکه با توجه به مسائلی که با پیگیری و با استدلال در غزلیاتش مطرح شده است یک شخصیت ویژه فلسفی است و در جهان بینی، او عوامل عرفانی نقشی دارد، که در جهان بینی خیام، هرگز آن نقش را نداشته است و این خود بحتی است جداگانه.

برای نشان دادن آزاداندیشی خیام و حافظ و بی باوری آنان، به تلقینات مذاهب، یک رشته از مسائل مطروحه، در اشعار این دو متفکر، یعنی مسأله انکار جاودانی بودن روح، و رستاخیز بهشت و دوزخ با تردید در آنها، در واقع یکی از اصول مهمه دین (اصل معاد) را مورد تردید قرار می دادند، و در واقع نتیجه می گرفتند که مواعید مذاهب درباره زندگی فردا، مشکوک است و باید قدر زندگی این جهانی را دانست، و از فضایل و لذات آن برخوردار شد و به دام زهد و ورع و ریاضت و احتراز از امور دنیوی نیفتاد و فریب ریا و سالوس کاهنان جهالت پرست را نخورد... خیام و حافظ تعالیم مذاهب را درباره جهان

۱. منتخبات دیوان شرقی و غربی گوته، ترجمه شجاع الدین شفا (کتابخانه سقراط).

پس از مرگ باور نداشتند. خیام با کمی احتیاط و حافظ یا جسامتی بیشتر، که هر دو به هر جهت مایه حیرت است. خیام می‌گوید: هنگام بهار صحرا و دشت مانند بهشتِ عنبر سرشت سبز و خرم است، لذا باید آن را برگزید و از «کوثر صلصال و سلسبیل» بهشت، کمتر سخن گفت، باید در این سرای سنج از باده گلرنگ بهره‌مند شد، زیرا مسلم نیست، که ما را به شراب طهور بهشتی دسترس باشد. نباید از می‌گساری و عشق‌بازی هراسی داشت، زیرا اگر بنا باشد عاشقان و باده‌گساران، دوزخی شوند، پس هرگز احدی روی بهشت نخواهد دید. وانگهی کسی را از افسانه آنسوی مرگ خبری نیست، زیرا از جمله رفتگان این رایه‌دراز، کسی باز نیامده است تا از آنچه که بروی گذشت چیزی بر ما آشکار کند، پس بر سر این دو راهه آرز و نیاز چیزی از مال جهان و آرزوی زندگی باقی نگذار که بازگشتی نخواهی بود. بهشت و کوثر و جوی می و شیر و شهد و شکر همه و همه نسیه است، باید نقدینهٔ حیات را بر نسیه مذاهب رجحان داد. به علاوه اگر سروکار ما در دنیای دیگر با حور عین بهشت و می انگبین است: چه باکی است که ما همان را که عاقبت کار است امروز برگزیده‌ایم.

ما پس از مرگ، از روح جدا می‌شویم، در پردهٔ اسرارآمیز عدم جای می‌گیریم، لاف‌چال معلوم نیست به کجا می‌رویم، زیرا در این دایره‌یی که آمدن و رفتن بشر در آن است و آن را آغازی و انجامی نیست، کسی دم به درستی نزده است تا معلوم شود آمدن از کجا و رفتن به کجاست و خردمندان نیست که به عشق امید می‌هم امری مسلم، متروک گردد. برای نمونه چند رباعی از خیام که افکار فوق در آن پرورده شده نقل می‌کنیم:

چندانکه نگاه می‌کنیم هر سوی
در باغ روانست ز کوثر جویی
صحرا چو بهشتت، ز کوثر کم کوی
بنشین به بهشت با بهشتی روی

ای دل تو به اسرار معما نرسی
در نکتهٔ زیرکان دانا نرسی
اینجا، به می لعل بهشتی می‌ساز
کانجا که بهشت است رسی یا نرسی

ایکاش که جای آرمدن بودی
یا این ره دور را رسیدن بودی
کاش از پی صد هزار سال از دل خاک
چون سبزه امید بر دمیدن بودی

می خوردن و گرد نیکوان گردیدن
به زانکه به زرق، زاهدی ورزیدن
گر عاشق و مست، دوزخی خواهد بود
پس روی بهشت کس نخواهد دیدن

از جمله رفتگان این راه دراز باز آمده‌ای، کو، که به ما گوید راز
هان بر سر این دو راهه راز و نیاز تا هیچ تمنای که نمی‌آیی باز

گویند بهشت و حور و کوثر باشد بجوی می و شهد و شیر و شکر باشد
پر کن قدح باده و بر دستم نه نقدی، ز هزار نسیه بهتر باشد

گویند بهشت و حور عین خواهد بود آنجا می و شیر و انگبین خواهد بود
گر ما می و معشوق پرستیم رواست چون عاقبت کار همین خواهد بود

ولی حافظ با بی‌بروایی بیشتر و ریزه‌کاری فلسفی دقیقتری همین مطالب را تکرار
می‌کند. با اینکه مذاهب از مناظر سحرانگیز بهشت نقلهای افسانه آمیز می‌کند. حافظ بر
آن است که دست مصلای آب رکن آباد. از آن دیار افسانه آمیز بهتر است. اگر راهد به قد
و بالای طوبی دلخوش است حافظ به قامت رسای دلبر خویش دلپسته است. چه باید
کرد. فکر هرکس به اندازه همت اوست.»

حافظ بر سر آن است که اگر شیخ عاقل است باید بر خمخانه رندان بیاید. در آنجا
شرابی بتوشد که در کوثر رضوان از آن اثری نیست... حافظ به طنز می‌گوید: «قصر
فردوس» را به پاداش غفل می‌بخشند. ما که رند و لایالی و گدا هستیم، بهتر است روی به
میکده مستان و دیر معان بگذاریم. به همین جهت حافظ از بار خویش می‌خواهد که از
کوی خود، او را به بهشت نفرستد زیرا، درگاه بار از همه جا خوشتر است. وی می‌گوید که
نمی‌تواند باغ بهشت و سایه طوبی و قصور دلنشین جنت و حوربان بهشتی را با خالک
کوی دوست برابر کند و لذا واعظ، بهتر است از نصیحت شوریدگان عشق دست بردارد و
آنها را مانند کودکان، به سیب بوستان و شهد و شیر تقریب. این اظهار نظر حافظ
فوق‌العاده صریح است. درست است که او فقط زاهد را مخاطب ساخته ولی در واقع هدف
او کسانی است که این معانی را ساز کرده‌اند. اینک ابیاتی منتخب از غزلیات حافظ:

بده سانی می بانی که در جنت نخواهی یافت کنار آب رکن آباد و گلگشت مصلای را

نو و طوبی و ما و قامت یار فکر هرکس به قدر همت اوست

بیا ای شیخ و در خمخانه ما شرابی خور که در کوثر نباشد
 باغ بهشت و سایه طوبی و قصر خلد با خاک کوی دوست برابر نمی‌کنم
 چو طفلان، تا به کی زاهد فریبی به سیب بوستان و شهد و شیرم
 من که امروزم بهشت نقد حاصل می‌شود وعده فردای زاهد را چرا باور کنم

ولی آزاداندیشی حافظ در چارچوب انکار و تردید در معاد و مبارزه با ریاکاران
 عقاب محدود نمی‌ماند بلکه وی اصولاً همه مقولات آمیخته به تعصب را مورد طنزی گزنده قرار می‌دهد، و سرپای غزلیاتش از طعن شیخان و زاهدان دروغین و ابراز اشمئزاز از ریاکاران، انباشته است و پیر مغان را که نزد حافظ مظهر اندیشه‌های عارفانه و رندانه است بر این ریاکاران ترجیح می‌دهد.
 مرید پیر مغانم، ز من مرنج ای شیخ چرا که وعده تو دادی و او به جا آورد

بنده پیر مغانم که ز جهلم برهاند پیر ما هرچه کند عین عنایت باشد و همین پیر مغان است که حتی در مقابله با صانع، گویی مقامی والاتر دارد و نظرش وسیعتر است و خطاهای صُنع را با وسعت نظر و کرامت روحی خود: پوشیده می‌دارد.
 پیر ما گفت خطا بر قلم صُنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطاپوشش باد روح بی‌باور و شکاک حافظ، نسبت به اصول مذاهب به صورت طعنه‌آمیز بروز می‌کند، گویی ابراز بی‌باوری و شک در جزئیات مذهب، همیشه در نزد شکاک، موجی از طنز و ریشخند را برمی‌انگیزد و این چیزی است که در آثار ولتر و آنا تول فرانس که به نوبه خود با «مذاهب» همین معامله را داشتند بروز کرده است. مثلاً حافظ می‌گوید: اگر از مسجد به خرابات رفتم، بر من خرده نگیرید زیرا مجلس وعظ دراز بود وقت باده‌گساری می‌گذشت.

گر ز مسجد بخرابات شدم خرده مگیر مجلس وعظ درازست و زمان خواهد شد و یا اگر رشته تسبیحم گسسته است به‌ذیر زیرا دستم در دامن ساقی سیمین ساق بود و اگر در شب قدر که قرآن آن را خیر من آلف شهر (بهرتر از هزار ماه) خوانده است جامی زده‌ام عییم مکتید زیرا یار من مست و سرخوش، از راه در رسید و جام می در کنار طاق

بود.

دستم اندر دامن ساقی سیمین ساق بود / رشته تسبیح اگر بگسست معذورم بدار

سرخوش آمد بار و جامی بر کنار طاق^۱ بود / در شب قدر، از صبحی کرده ام عییم مکن

دام تزویر مکن چون دگران قرآن را / حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی

نان حلال شیخ ز آب حرام ما / ترسم که صرفه ای نبرد روز دادخواست

که می خرام ولی به ز مال اوقاف است / فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد

زهی سجاده تقوی که يك ساغر نمی ارزد / به کوی می فروشانش به جامی بر نمی گیرند

که ساز سرع از این افسانه بی فانون نخواهد ماند / خدا را محنت ما را به فریاد دف و نی بخش

من اگر مهر نگاری بگزینم چه شود / واعظ شهر جو مهر ملک و سخنه گزید

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند / جنگ هفتاد دو ملت همه را عذر بنه

ما نیستیم معتقد شیخ خود پسند / گه جلوه می نمایی و گه طعنه می زنی

مرو به صومعه، کانجا سیاه کاراند / بیا به میکده و جامه ارغوانی کن

تسبیح شیخ و خرقه زند شرابخوار / ترسم که روز حشر عنان در عنان رود

وین زهد خشک راه می خوشگوار بخش / صوفی گلی بحین و مُزَقع به خار بخش

تسبیح و طیلسان به می و میگسار بخش / طامات و سطح در ره آهنگ جنگ نه

- زهد گران که شاهد و ساقی نمی‌خرند در حلقهٔ چمن، به نسیم بهار بخش
- ز کوی میکده دوشش به دوش می‌بردند امام شهر، که سجاده می‌کشید به دوش
- دلا دلالت خیرت کنم به راه نجات مکن به فسق مباحات و زهد هم مفروش
- احوال شیخ و قاضی و شرب‌الیهودشان کردم سوال صبحدم از پیر میفروش
- گفتا نگفتنی است سخن، گرچه محرمی در کیش زبان و پرده نگه‌دار و می‌بنوش
- دور شو از بزم ای واعظ و بیهوده مگویی من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم
- واعظ ما بوی حق نشنید، بشنو این سخن در حضورش نیز می‌گویم نه غیبت می‌کنم
- اگر فقیه نصیحت کند که عشق مباز بیالهای بدوش گو دماغ را تر کن
- بگو به خازن جنت که خالک این مجلس به تحفه بر سوی فردوس و عود و میجرم کن
- ما را به رندی افسانه کردند پیران جاهل، شیخان گمراه
- از دست زاهد کردیم توبه و ز فعل عابد، استغفراله
- ما شیخ و زاهد کمتر شناسیم یا جام باده یا قصه کوتاه
- روزه، هر چند که مهمان عزیز است ولی رفتش موهبتی‌دان و شدن انعامی
- مرغ زیرک به در صومعه اکنون نبرد که نهادند به هر مجلس و عطی دومی
- گیله از زاهد بدخو نکتم رسم اینست که جو صبحی بدمد از پیش آفتد شامی
- این حدیث چه خوش آمد که سحرگه می‌خواند بر در میکده‌ای با دف و نی ترسایی
- گر مسلمانی از این است که حافظ دارد وای اگر از بی امروز بود فردایی
- حافظ و گوته قرن‌ها پس از خیام و حافظ، شاعر بزرگ آلمانی و ستایندهٔ حافظ
- «گوته» اندیشه‌های نرپد در مواعید مذاهب را که این دو
- نابغهٔ ما، با آن فصاحت و بلاغت بیان داشته بودند در منظومهٔ کبیر خود «فاوست» بدین